



اتحاد و نظریه اقتدار در فلسفه سیاسی اسلام

عباس پسندیده*

اقتدار یک اصل اساسی در نظام آفرینش و در عین حال، اصلی بشری و فرادینی است؛ بدین معنا که اختصاص به جوامع دینی ندارد به طوری که حتی رمز پدیداری و پایداری نظام‌ها و تمدن‌های باطل نیز در همین اصل است، هر چند میزان پایداری اجتماع بر باطل قابل تأمل است ولی به هر حال اگر اجتماعی بر این اساس پای گیرد، ثمره خود را خواهد داشت.

ذره فلسفه سیاسی اسلام، حاکمیت دینی، بسته به عنصر اقتدار اجتماعی است و اقتدار اجتماعی، بسته به اتحاد مردم و هماهنگی آنان با ولی الهی است. لذا گسست مردم و ناهماهنگی آنان با ولی الهی، موجب استضعاف شده و تشکیل حکومت دینی

*. محقق و مدرس حوزه.

یا تداوم آن را عقیم می‌گذارد.

نویسنده در این مقاله به بررسی نقش اقتدار، منبع اقتدار، منبع اقتدار در فلسفه سیاسی اسلام و نظریه اقتدار و وحدت اسلامی از منظر امام خمینی علیه السلام پرداخته است.

◀ نقش اقتدار

اقتدار از اساسی‌ترین مؤلفه‌های «پدیداری» و «پایداری» یک نظام سیاسی است. هیچ اندیشه ضعیفی نمی‌تواند به یک نظام سیاسی تبدیل گردد و هیچ نظام ضعیفی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. تولد و تداوم نظام‌ها و بلکه تمدن‌ها به میزان اقتدار آن‌ها بستگی دارد. گستره زمانی و زمینی نظام‌ها و تمدن‌ها نیز بسته به همین عنصر است. هرچه میزان اقتدار بیشتر باشد، گستره نفوذ جغرافیایی و تاریخی بیشتری خواهد داشت.

مهبجوریت اندیشه حق، نشان می‌دهد که صرف حقانیت، برای حاکمیت یافتن آن کافی نیست و حاکمیت اندیشه‌های باطل در طول تاریخ نشان می‌دهد که غیر حق نیز می‌تواند به حاکمیت برسد. بنابراین، تولد و تداوم نظام‌ها و تمدن‌ها مبتنی بر «اقتدار» آن‌هاست و مرگ آن‌ها ریشه در ضعف و نبود اقتدار دارد.

نکته مهم و قابل ذکر این است که اقتدار، یک اصل اساسی در نظام آفرینش است و در عین حال، اصلی بشری و فرادینی است؛ بدین معنا که اختصاص به جوامع دینی ندارد. حتی رمز پدیداری و پایداری نظام‌ها و تمدن‌های باطل نیز در همین اصل است. بر همین اساس، وقتی خبر پیروزی‌های معاویه به امام علی علیه السلام رسید، آن حضرت فرمود:

«انی والله لأظن أن هؤلاء القوم سيدالون منكم باجتماعهم

علی باطلهم، و تفرقکم عن حقکم»^۱.

اقتدار، یک
اصل اساسی
در نظام
آفرینش و در
عین حال،
اصلی بشری
و فرادینی
است؛ حتی
رمز پدیداری
و پایداری
نظام‌ها و
تمدن‌های
باطل نیز در
همین اصل
است.



«به خداوند سوگند، من گمان می‌کنم که پیروان معاویه بر اثر داشتن این ویژگی‌ها
- اتحاد آن‌ها روی باطل و شکاف شما در حق - بر شما حکومت کنند.»

هر چند، میزان پایداری اجتماع بر باطل، قابل تأمل است، اما به هر حال اگر اجتماع پای
گیرد، ثمره خود را خواهد داشت.

◀ منبع اقتدار

پس از روشن شدن نقش اقتدار، این پرسش به ذهن می‌آید که منبع اقتدار چیست و چه
چیزی مایه اقتدار می‌گردد؟ دربارهٔ منبع اقتدار چند نظریه می‌تواند مطرح باشد؛ برخی بر این
باورند که قدرت و اقتدار، برآمده از شخصیت حاکم و زمامدار و به تعبیری قدرت
کارزماتیک رهبر است و دیگر مؤلفه‌ها نقش تعیین‌کننده ندارند. براساس این دیدگاه، برای
پایداری یک نظام سیاسی باید یک رهبر کارزماتیک یافت و پایداری آن نیز متوقف بر حیات این
رهبر است و با مرگ او نظام سیاسی‌اش نیز رو به افول خواهد گذاشت.

برخی دیگر ممکن است منبع اقتدار را زور و قدرت نظامی بدانند که براساس آن برای به
وجود آمدن یک انقلاب سیاسی و براندازی یک نظام سیاسی و طرح‌ریزی نظامی جدید، باید
به اقدامات مسلحانه روی آورد. هم‌چنین برای پایداری آن نیز باید برتری تسلیحاتی حفظ
شود و اینجاست که مسابقه تسلیحاتی و رقابت نظامی شکل می‌گیرد.

و گاه ممکن است اقتصاد، صنعت و پول، منبع قدرت به شمار آید. براساس این نظریه،
رمز استحکام و پایداری نظام‌ها و تمدن‌ها را باید در برتری اقتصادی و مالی جستجو کرد.

نگاهی به تاریخ، صحت این نظریه‌ها را با مشکل مواجه می‌سازد. قرآن، منبع مطمئنی
برای بررسی این موضوع است که بحث مستقلاً را می‌طلبد. مطالعه و بررسی این بخش از
قرآن، نشان می‌دهد که بسیاری از تمدن‌ها با وجود برخورداری از مؤلفه‌های قدرت، همگی
نابود شدند. در سوره ق، آیه ۳۶ آمده است:

﴿حَمَّ أُمْلُكُنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَهْلُوا مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ﴾.
«چه طوایف و گروه‌هایی، پیش از ایشان هلاک کردیم که نیرومندتر از ایشان بودند
و در هر دیار راه جستند، آیا با تمام اقتدارشان راه نجاتی یافتند؟!»

هم‌چنین در سوره قصص، آیه ۷۸ چنین آمده است:





﴿أولم يعلم أن الله قد أهلك من قبله من القرون من هو أشد منه قوةً وأكثر جمعا﴾.

«آیا او نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند.»

قرآن کریم در آیه ۱۵ سورة فصلت به طور مشخص به سرنوشت قوم عاد اشاره کرده است:

﴿فأما عاد فاستكبروا في الارض بغير الحق و قالوا من أشد منا قوة أولم يروا أن الله الذي خلقهم أشد منهم قوة﴾.

«اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟! آیا نمی دانستند خداوندی که آنان را آفریده از آنها قوی تر است؟!»

در بخشی از آیات، به مردم توصیه شده که در زمین سیر کنند و سرگذشت کسانی را ببینند که از مؤلفه های قدرت برخوردار بوده اند و عاقبتی شوم یافتند:

﴿أولم يسيروا في الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم كانوا أشد منهم قوة و أشاروا الارض و عمروها أكثر مما عمروها...﴾^۱

«آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود؟! آنها نیرومندتر از اینان بودند، و زمین را (برای زراعت و آبادی) بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند.»

﴿أولم يسيروا في الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم و كانوا أشد منهم قوة...﴾^۲



اقتدار در
فلسفه
سیاسی
اسلام، مبتنی
بر «اتحاد
دینی» است.
اگر این اتحاد
براساس دین
و با محوریت
ولی الهی
باشد، هم علت
پدیداری و هم
علت پایداری
حکومت دینی
خواهد شد.

«آیا آنان در زمین نگشتند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش
از آن هلجودند چگونه بود؟! همان‌ها که از اینان قوی‌تر و
(نیرومندتر) بودند.»

«أولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین
کانوا من قبلهم کانوا هم أشد منهم قوة و آثاراً فی الارض
فأخذهم الله بذنوبهم و ما کان لهم من الله من واق.»^۱
«آیا آن‌ها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی
که پیش از آنان بودند چگونه بود؟! آن‌ها در قدرت و ایجاد
آثار مهم در زمین از این‌ها برتر بودند؛ ولی خداوند ایشان
را به گناهانشان گرفت، و در برابر عذاب او مدافعی
نداشتند.»

در طرف مقابل، گاه افرادی با عده و عُدّه اندک در مقابل
قدرت‌های بزرگ مقاومت کرده‌اند؛ «کم من فئة قليلة غلبت فئة
کثیرة باذن الله...»^۲ «چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا،
بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند.»

در تاریخ اسلام، بارها دیده شده که مسلمانان با عده و عُدّه اندک،
بر قدرت‌های برتر روز پیروز شدند و یا مانع پیروزی آنان گردیدند.
در دوران معاصر نیز مشاهده کردیم که در ایران اسلامی، نظام تا
بن دندان مسلح شاهنشاهی، در برابر مردم سقوط کرد. و نیز اتحاد
جماهیر شوروی به عنوان مرکز تفکر سوسیالیسم و قدرت دوم
جهان، هر چند از مؤلفه‌های فراوان قدرت برخوردار بود، اما ناگهان
از هم پاشید.

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که موارد یاد شده نمی‌تواند منبع اساسی
اقتدار باشد؛ هر چند بی‌تأثیر هم نیستند.

۱. غافر: ۲۱

۲. بقره: ۲۴۹

◀ منبع اقتدار در فلسفه سیاسی اسلام

براساس
نظریه «شرط
قدرت»، تولی و
تحقق حاکمیت
ولی الهی،
متوقف بر
«وجود اقتدار»
و «امکان تحقق»
است.

اقتدار در فلسفه سیاسی اسلام، مبتنی بر «اتحاد دینی» است. تفکر سیاسی اسلام، نه قدرت کاریزماتیک^۱ را مبنای اصلی اقتدار می‌داند و نه قدرت نظامی و اقتصادی و نه هیچ قدرت دیگری را، بلکه نظریه اسلام در باب اقتدار، «قدرت اجتماعی» برآمده از اتحاد و همراهی مردم است. در حقیقت، اتحاد اجتماعی، آحاد پراکنده مردم با قدرت محدود را به یکدیگر پیوند می‌زند و از آنان سدی مستحکم و نفوذناپذیر، با قدرتی عظیم و بی‌نظیر می‌سازد. حال اگر این اتحاد براساس دین و با محوریت ولی الهی باشد، هم علت پدیداری و هم علت پایداری حکومت دینی خواهد شد. در توضیح این مطلب باید گفت:

براساس نظریه تفکیک که تقریباً نظریه غالب در تفکر شیعی است، حاکمیت دینی، دارای دو مقام است: یکی مقام «جعل ولایت» که نقش آفرین آن خداوند متعال است و همو حق حاکمیت بر مردم را برای کسی جعل می‌کند و همین جاست که عنصر مشروعیت تمام می‌شود. اما تحقق یک نظام سیاسی، گذشته از مشروعیت، به اقتدار نیز نیازمند است. اینجاست که مقام دوم، معنا می‌یابد. مقام دوم، مقام «تولی و تصدی امور» است که نقش آفرین آن مردمند و همانان زمینه به قدرت رسیدن «ولی دارای حق حاکمیت» را فراهم می‌سازند.

براساس نظریه «شرط قدرت»، تولی و تحقق حاکمیت ولی الهی، متوقف بر «وجود اقتدار» و «امکان تحقق» است.^۲ هر چند بدون وجود اقتدار، هم حق

۱. کاریزما= کارسیما، فره‌مند، واژه‌ای است یونانی. این مفهوم به وسیله ماکس وبر (جامعه‌شناس و سیاستمدار آلمانی ۱۸۴۴-۱۹۲۰م) وارد ادبیات سیاسی شد. از نظر وی قدرت کاریزماتیک، گونه‌ای از اعمال قدرت سیاسی-اجتماعی است.

۲. درباره نقش مردم در تولی، نظریه‌های متفاوتی ارائه شده؛ مانند نظریه «شرط مشروعیت» که حق حاکمیت را منوط به رأی مردم می‌کند و نظریه «جزء مشروعیت» که خواست مردم را شرط مشروعیت می‌داند. البته در درون هر یک از این نظریه‌ها نیز تقریرها و دیدگاه‌هایی وجود دارد که جای نقد و بررسی آنها نیست. اما به نظر نگارنده، دین، خواست مردم را «شرط قدرت» و منبع اقتدار می‌داند و ما براساس همین نظریه، این بحث را پی می‌گیریم. برای مطالعه بیشتر ر.ک. به: نگارنده، پایان‌نامه بیعت.





حاکمیت وجود دارد و هم جواز تصدی، اما امکان تشکیل حکومت و تداوم آن وجود نخواهد داشت. بنابراین، در مقام تولی و تصدی است که اتحاد اجتماعی نقش پیدا می‌کند. در حقیقت، تحقق و شکل‌گیری حکومت دینی، محصول پیوند مردم با ولیّ الهی است. در این پیوند دو سطح از اتحاد نیاز است: یکی اتحاد درونی ملت و دیگری اتحاد و هماهنگی آنان با ولیّ الهی. هم‌چنین تداوم آن نیز محصول همین پیوند است.

براساس این نظریه، ممکن است ولیّ الهی از نظر قدرت شخصی و شخصیتی قدرتمندترین مردم باشد، اما امکان و زمینه تحقق حکومت او وجود نداشته باشد و حتی ممکن است با وجود قدرت نظامی، امکان تولی و یا تداوم آن وجود نداشته باشد.

از این رو در معارف دین، از اموری به نام «اقتدار اجتماعی» و در برابر آن «استضعاف اجتماعی» یاد می‌شود.^۱ مراد از اقتدار اجتماعی همراهی عمومی است که آنرا اقبال اجتماعی می‌نامیم و نتیجه آن، تقویت موقعیت اجتماعی و حاکمیت یافتن دین و یا تداوم آن است. و در طرف مقابل، استضعاف اجتماعی قرار دارد که به معنای گسست مردم از ولیّ الهی و تنها گذاشتن اوست که می‌توان آنرا «انکار اجتماعی» نامید. در این صورت، امکان حاکمیت یافتن و یا تداوم آن وجود نخواهد داشت.

بر همین اساس می‌توان ادعا کرد که امتیاز این نظریه، درونی بودن منبع اقتدار است. در توضیح این سخن باید گفت واقعیت این است که مردم، بستر و زمینه حکومتند و تا آنان نخواهند هیچ حکومتی امکان تشکیل و یا تداوم نخواهد یافت. هر چند خداوند متعال به لحاظ تشریع، زمامدار را «منصوب» و حق حاکمیت را به وی اعطا می‌کند، اما به لحاظ تکوین، انسان در پذیرش یارد آن‌چه حق است، «اختیار» و «امکان‌گزینش خیر یا شر» را دارد و لذا «عینیت» و «فعلیت» و «تحقق» حاکمیت ولیّ منصوب، بسته به خواست مردم است. بنابراین، نظریه‌ای که منبع اقتدار را مردم می‌داند به واقعیت نزدیک‌تر است.

اگر مردم در خواستن حکومت، یک‌دل و یک‌صدا شوند، اقتدار درونی حاصل خواهد شد و هیچ قدرت دیگری توان مقابله با آن را ندارد. اما اگر منبع اقتدار، قدرت نظامی و یا حتی شخصیت کاریزما باشد، امکان شکست آن وجود دارد؛ زیرا ممکن است مردم با آن مخالفت کنند. بنابراین، نظریه اقتدار اجتماعی، از اتفاق و واقع‌گرایی بیشتری برخوردار است.

۱. «...ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی».

اگر منبع اقتدار،
 قدرت نظامی و
 یا حتی
 شخصیت
 کاریزما باشد،
 امکان شکست
 آن وجود دارد؛
 زیرا ممکن است
 مردم با آن
 مخالفت کنند.

بنابراین، در فلسفه سیاسی اسلام، حاکمیت دینی، بسته به عنصر اقتدار اجتماعی است و اقتدار اجتماعی بسته به اتحاد مردم و هماهنگی آنان با ولی الهی است و به عکس، گسست مردم و ناهماهنگی آنان با ولی الهی، موجب استضعاف شده و تشکیل حکومت دینی یا تداوم آن را عقیم می‌گذارد. از آنچه گفتیم روشن می‌شود که اتحاد موجب اقتدار می‌گردد و در دو موقعیت به حکومت دینی کمک می‌کند: یکی در شکل‌گیری و دیگری در تداوم.

◀ اختلاف و استضعاف

روشن است که اختلاف مایه استضعاف و ناتوانی اجتماعی می‌شود. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿أطيعوا الله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ريحكم واصبروا ان الله مع الصابرين﴾^۱

«و (فرمان) خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید و نزاع (و کشمکش) نکنید، که سست شوید و قدرت (و شوکت) شما از میان برود! و صبر و استقامت کنید که خداوند با استقامت‌کنندگان است.»

و هنگامی که اختلاف حاکم شود، شکست و نابودی حتمی است. پیامبر خدا ﷺ در این باره می‌فرماید:

«ما اختلفت أمة بعد نبیها الا ظهر أهل باطلها علی أهل حقها»^۲
 «هیچ ملتی بعد از پیامبرش اختلاف نکرد مگر آن‌که اهل باطلش بر اهل حقش چیره شد.»

جالب این‌که مطالعه تاریخ نیز نشان می‌دهد که عامل نابودی یا شکست اندیشه‌های دینی، تفرقه و اختلاف مردم بوده است. پیامبر خدا ﷺ در یک گزارش کلی، که چکیده تاریخ است، می‌فرماید:



۱. انفال: ۴۶

۲. المعجم الاوسط، ج ۷، ص ۳۷۰؛ امالی مفید، ص ۲۳۵، ح ۵؛ امالی طوسی، ص ۱۰، ح ۱۳

«لا تَخْتَلَفُوا؛ فان من كان قبلكم اختلفوا فهلكوا»^۱ اختلاف نکنید که پیشینیان شما اختلاف کردند و نابود شدند.»

قرآن کریم در موارد متعدد، نمونه‌های این اصل را بیان کرده است؛ استضعاف اجتماعی حضرت نوح علیه السلام که پس از قرن‌ها تبلیغ، قومش پاسخ مثبت به او ندادند و او را به موضع ضعف کشاندند، تا آنجا که لب به شکایت گشود و گفت:

«... أنى مغلوب فانتصر»^۲؛ من مغلوب (این قوم طغیانگر) شده‌ام، انتقام مرا از آن‌ها بگیر!»

نمونه دیگر، حضرت لوط است که در اثر همراهی نکردن مردم، توان اجتماعی لازم برای تغییر ناهنجاری‌های اجتماعی را نداشت. ایشان خود در این باره می‌فرماید:

«... لو أن لى بكم قوة أو آوى الی ركن شدید»^۳؛ ای کاش برای مقابله با شما قدرتی می‌داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می‌جستم.»

حضرت ابراهیم علیه السلام نیز به علت فقدان همراهی اجتماعی، اقتدار لازم را نداشت و لذا از مردم کناره می‌گیرد و می‌فرماید:

«و أعتزلکم و ما تدعون من دون الله»^۴؛ «و من از شما و آنچه غیر خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم.»

حضرت موسی علیه السلام نیز به جهت بی‌یاوری، به شدت در موقعیت ضعف قرار می‌گیرد و به جهت ترس از جان، مجبور به فرار از مصر می‌شود:

«ففررت منکم لما خفتکم»^۵؛ «پس آن‌گاه که از شما ترسیدم، فرار کردم.»

و بالأخره حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز به جهت بی‌یاوری و ترس از دشمنان، مجبور شد شبانه

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۸۲، ح ۳۲۸۹؛ مسند ابن حنبل، ج ۲، ص ۶۱، ح ۳۸۰۳

۲. قمر: ۱۰

۳. هود: ۸۰

۴. مریم: ۴۸

۵. شعراء: ۲۱

مکه را ترک کند و حضرت علی علیه السلام را بر جای خود قرار دهد.

در تاریخ وصایت نیز این مسأله به خوبی نمایان است. وقتی حضرت موسی علیه السلام از کوه طور برگشت و با کمال تعجب گو ساله پرست شدن قومش را، با وجود برادرش هارون دید، لب به اعتراض سخت علیه او گشود. هارون در پاسخ برادرش جمله‌ای دارد که بیان‌گر اصل یاد شده در تحقق و تداوم حاکمیت‌هاست:

«... ابن أم ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی...»؛^۱ «ای پسر مادرم! همانا مردم تضعیفم کردند و نزدیک بود مرا بکشند.»

امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ به این اعتراض که چرا با ابوبکر و عمر نجنگیدی ولی با طلحه و زبیر نبرد کردی؟ به سیره انبیاء نامبرده استناد می‌کند و بدین سان، بی‌یاوری و استضعاف اجتماعی حاصل از آنرا عامل اصلی سکوت و اقتدار اجتماعی را عامل اصلی نبردش معرفی می‌کند.^۲

همین مطلب را در بیعت امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه نیز مشاهده می‌کنیم. معاویه در مراسم بیعت اعلام کرد که حسن بن علی مرا شایسته‌تر دانسته و لذا با من بیعت می‌کند. حضرت در پاسخ وی، در سخنانی فرمود:

«أیها الناس ان معاویة زعم انی رأیته للخلافة أهلاً و لم أر نفسی لها أهلاً کذب معاویة، أنا أولى الناس بالناس فی کتاب الله و علی لسان نبی الله فأقسم بالله لو أن الناس بایعونی و أطاعونی و نصرونی لاعطیتهم السماء قطرها و الارض برکتها.»

«ای مردم، معاویه گمان کرده است که من او را برای خلافت شایسته دیدم و خودم را برای آن سزاوار ندانستم. معاویه دروغ می‌گوید. من به حکم کتاب خدا و به گفته پیامبر خدا، سزاوارترین مردم به حکومت بر مردم هستم. به خدا سوگند اگر مردم با من بیعت می‌کردند و از من فرمان می‌بردند و به یاری‌ام می‌شتافتند، باران آسمان و برکت زمین را به آنان می‌دادم.»

۱. اعراف: ۱۵۰

۲. طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۷۹؛ شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۸



سپس حضرت به عملکرد هارون و پیامبر خدا ﷺ استناد می‌کند و می‌فرماید:

«... و قد هرب رسول الله ﷺ من قومه و هو يدعوهم الى الله حتى فر الى الغار و لو وجد عليهم أعواناً ما هرب منهم و لو وجدت أنا أعواناً ما بايعتك يا معاوية و قد جعل الله هارون في سعة حين استضعفوه و كادوا يقتلونه و لم يجد عليهم أعواناً، و قد جعل الله النبي ﷺ في سعة حين فر من قومه لما لم يجد أعواناً عليهم»^۱
«... و به تحقیق پیامبر خدا ﷺ از قوم خود، که آنان را به سوی خدا فرا می‌خواند، فرار کرد تا این‌که به غار پناه برد ولی اگر یاورانی علیه آنان می‌یافت، فرار نمی‌کرد. و ای معاویه، اگر من هم یاورانی می‌یافتم، با تو بیعت نمی‌کردم و خداوند هارون را، آنگاه که قومش او را تضعیف کرده و نزدیک بود به قتلش برسانند و او یآوری نداشت، در گشایش قرار داد و همان خداوند پیامبر را که به خاطر نبود یاور مجبور به فرار شد، در گشایش قرار داد.»

آن‌گاه حضرت به ماجرای خود و پدرش اشاره کرده و آن‌را نمونه‌ای از اصول حاکم بر ماجراهای پیامبر و هارون می‌خواند:

«كذلك انا و ابي في سعة من الله حين تركتنا الامة و بايعت غيرنا و لم نجد أعواناً، و انما هي السنن و الأمثال يتبع بعضها بعضاً»^۲
«هم چنین من و پدرم، آن هنگام که مردم ما را ترک کرده و با دیگری بیعت کردند و ما یآوری نیافتیم، از جانب خدا در گشایش قرار گرفتیم. همانا این‌ها سنتها و نمونه‌هایی هستند که از یکدیگر تبعیت می‌کنند.»

سلمان فارسی پیش از رحلت پیامبر خدا ﷺ و هنگامی که آن حضرت در بستر بودند، جریان را بدین صورت نقل می‌کند که پیامبر ﷺ خطاب به امام علی عليه السلام و با پیش بینی استضعاف اجتماعی ایشان، می‌فرماید:

«يا أخی! انک ستبقى بعدی و ستلقى من قریش شدة من تظاهرهم عليك و ظلمهم لك، فان وجدت أعواناً فجاهدهم و قاتل من خالفك بمن وافقك و ان لم تجد أعواناً

تواتر

سال دوازدهم / شماره دوم



۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲

۲. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۸



فاصبر و كف يدك و لا تلق بها الى التهلكة فانك منى
بمزالة هارون من موسى ولك بهارون أسوة حسنة اذا
استضعفه قومه و كادوا يقتلونه»^۱

«برادرم! تو پس از من می مانی و از قریش به خاطر
مخالفتشان با تو و ستمشان بر تو سختی می بینی. پس اگر
یاوری یافتی با آنان نبرد کن و به وسیله موافقت با
مخالفتان مبارزه کن و اگر یاوری نیافتی، صبر پیشه کن و
دست نگهدار و خودت را به نابودی نینداز؛ چرا که تو
نسبت به من، همانند هارون نسبت به موسایی و رفتار
هارون، آنگاه که قومش او را تضعیف کرده و نزدیک بود
او را به قتل برسانند، الگوی خوبی برای توست.»

بر همین اساس پیامبر ﷺ از امیر مؤمنان علیه السلام عهد گرفته بود که در
صورت وجود یاور، برای احقاق حق خود و تشکیل حکومت، قیام
کند و این همان چیزی است که از آن به عنوان «اقتدار در سایه اتحاد
اجتماعی» یاد می کنیم. اسناد این عهد به حدی است که مرحوم علامه
مجلسی در باره آن ادعای تواتر کرده و می گوید:

«ورد فی الاخبار المتواترة أن النبی ﷺ أوصی الیه علیه السلام
أنک ان لم تجد ناصراً فوادعهم و صالحهم حتی تجد
أعواناً»^۲

◁ عبرت از تاریخ

در تاریخ دین و حکومت دینی، به وضوح دیده می شود که اولاً:
استضعاف اجتماعی، عامل ناکامی حکومت دینی و رهبران الهی است
و در طرف مقابل، اقتدار اجتماعی عامل پدیداری و پایداری

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۶۴

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۴۶





حکومت دینی و موفقیت رهبران الهی است. و ثانیاً: این اقتدار نیز از راه اتحاد اجتماعی و حرکت بر محور ولایت حاصل می‌شود. بر همین اساس، امام علی علیه السلام در بخشی از خطبه قاصعه، با اشاره به تاریخ گذشتگان، از مردم می‌خواهد تا از منظر پیروزی و شکست، آن را مطالعه کنند و راز فراز و فرود آنان را دریابند و به کار بندند.

حضرت در یک نگاه کلی، راز عزت و اقتدار تاریخ دین و حکومت دینی را در اتحاد و راز ذلت و زیونی آن را در تفرقه می‌داند و می‌فرماید:

«واحدروا ما نزل بالأمم قبلکم من المثالات بسوء الأفعال و ذمیم الأعمال. فتذكروا فی الخیر و الشر أحوالهم. واحذروا أن تكونوا أمثالهم. فانما تفکرتم فی تفاوت حالهم فالزموا کل أمر لزمتم العزّة به شأنهم، و زاحت الأعداء له عنهم، و مدت العافیة فیهم علیهم، و انقادت النعمة له معهم، و وصلت الکرامة علیه حبلمهم من الاجتناب للفرقة، و اللزوم للألفة، و التحاض علیها و التواصي بها، و اجتنبوا کل أمر کسر فقرتهم، و أوهن منتهم. من تضاعن القلوب، و تشاحن الصدور، و تدابر النفوس، و تخاذل الأیدی»^۱.

سپس آن حضرت به صورت جزئی‌تر، این بخش از تاریخ را مورد بحث قرار داده و تأکید می‌کند: در سرگذشت پیشینیان بیندیشید که فراعنه آنان را چنان به بردگی کشیدند که هیچ راه فرار و دفاعی نداشتند؛ ولی چون خداوند صبر آنان و آمادگی‌شان را برای مبارزه دید، فرجی برای آنان قرار داد و ذلت آنان را به عزت و ترس و وحشت آنان را به امنیت تبدیل کرد و آن بردگان دیروز را فرمانروای



جهان قرار داد و به جایی رساند که آرزو نیز بدان نمی‌رسید.^۱ سپس آن حضرت به راز این عزت و موفقیت پرداخته، می‌فرماید:

«فانظروا كيف كانوا حيث كانت الأملاء مجتمعة، و الأهواء متفقة، و القلوب معتدلة، و الأيدي مترادفة، و السيوف متناصرة، و البصائر نافذة، و العزائم واحدة. ألم يكونوا أرباباً في أقطار الأرضين، و ملوكاً على رقاب العالمين».^۲

در این کلام، حضرت به صراحت اعلام می‌دارند: تجربه تاریخ نشان داده است که راز عزت و اقتدار آنان، اتحاد و انسجام بوده است. اما متأسفانه در گذر زمان، دچار افول و شکست شدند. حضرت در ادامه تحلیل خود، به این دوره نیز اشاره کرده، می‌فرماید:

«فانظروا الى ما صاروا اليه في آخر أمورهم حين وقعت الفرقة، و تشتتت الألفة و اختلفت الكلمة و الأئدة، و تشعبوا مختلفين، و تفرقوا متحازبين، قد خلع الله عنهم لباس كرامته، و سلبهم غضارة نعمته. و بقي قصص أخبارهم فيكم عبراً للمعتبرين».^۳

سپس حضرت به صورت مشخص‌تر، به سرانجام تفرقه و تشتت فرزندان اسماعیل، اسحاق و یعقوب علیهم‌السلام پرداخته، می‌گوید: پس از آن روزگار عزت، به خاطر بروز اختلاف، کسرها و قیصرها بر آنان حاکم شدند و آنان را از مرزها و دریای عراق و سرزمین‌های سبز و خرم به سوی سرزمین‌های خشک و بی‌آب و علف راندند و آنان را به یک زندگی سخت و فقیرانه دچار و به شغل شترچرانی سرگرم ساختند. در بدترین خانه‌ها و خشک‌ترین سرزمین‌ها مسکن گزیدند. نه دعوت حقی بود که به آن چنگ زنند و نه سایه

۱. «و تدبروا أحوال الماضين من المؤمنين قبلكم كيف كانوا في حال التمهيص و البلاء. ألم يكرنوا أثقل الخلائق أعباء. و أجهد العباد بلاء. و أضيح أهل الدنيا حالاً. اتخذتهم الفراعنة عبيداً فساموهم سوء العذاب، و جرعوهم المرار فلم تريح الحال بهم في ذل الهلكة و قهر القلبة. لا يجدون حيلة في امتناع، و لا سبيلاً إلى دفاع، حتى إذا رأى الله جد الصبر منهم على الأذى في محبته، و الاحتمال للمكروه من خوفه جعل لهم من مضايق البلاء فرجاً، فأبدلهم العز مكان الذل، و الأمن مكان الخوف فصاروا ملوكاً حكاماً. و أئمة أعلاماً، و قد بلغت الكرامة من الله لهم ما لم تبلغ الامال اليه بهم».

۲. بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۴۷۳

۳. همان.



الفتی که به عزتش تکیه کنند. به همین جهت از نظر روحی دچار پریشانی شدند و قدرتشان پراکنده و ملتشان متفرق شدند و به بلایی سخت و جهلی متراکم؛ مانند زنده به گور کردن دختران و پرستیدن بت‌ها و قطع کردن پیوند خویشاوندی و خون‌ریزی و غارت اموال یکدیگر گرفتار شدند.

آنگاه حضرت به دوران طلایی حیاتشان و قوت گرفتن دوباره‌شان اشاره کرده که به نعمت اسلام بار دیگر با هم متحد و مهربان گردیدند و عزت و اقتدار گذشته را به دست آوردند:

«قد تربعت الأمور بهم، فی ظل سلطان قاهر و آوتهم الحال الی کنف عز غالب. و تعظفت الأمور علیهم فی ذری ملک ثابت. فهم حکام علی العالمین، و ملوک فی أطراف الأرضین. یملکون الأمور علی من کان یملکها علیهم. و یمضون الأحکام فیمن کان یمضیها فیهم»^۱

«زندگی‌شان در سایه حکومتی قوی استوار شد و وضعیت مناسبشان، آنان را به عزت و پیروزی رساند و در سایه عظمت یک دولت مستحکم، کارشان آسان گشت و بر جهانیان حاکم شدند و پادشاه روی زمین گشتند؛ اختیاردار امور کسانی شدند که پیش از این اختیاردار آنان بودند و بر کسانی فرمانروایی کردند که در گذشته بر اینان فرمان می‌راندند.»

پس از این، حضرت هشدار می‌دهند که بار دیگر اختلاف و تفرقه در میان امت به وجود آمده و از گرد محور وحدت (ولایت) دور شده‌اند و بدین جهت حضرت آینده‌ای ناخوشایند را برای آنان پیش‌بینی و ترسیم می‌کند.^۲ و تاریخ نشان داد که این پیش‌بینی درست بوده است. سرنوشت اکنون مسلمانان را بنگرید، آیا می‌توان این دوران را دوران عزت مسلمانان نامید؟

◀ محور اتحاد

گفتیم که تحقق یک نظام سیاسی، گذشته از عنصر «مشروعیت» به «اقتدار» نیز نیازمند

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

۲. همان.

از آنجا که دین
عنصری
متعالی است و
از انگیزه‌های
مادی مبرا است،
بهترین محور
اتحاد است.

است و براساس فلسفه سیاسی اسلام، منبع اقتدار، مردم و خواست آنان است، که از آن به اقتدار اجتماعی یاد کردیم و اقتدار اجتماعی نیز بسته به اتحاد اجتماعی است. اما بی تردید اتحاد نیاز به یک محور دارد که وجه مشترک همه و مورد قبول آنان باشد تا گرد آن جمع شوند و پدیده اتحاد را رقم زنند. امور مختلفی می‌تواند محور اتحاد قرار گیرد. چپستی محور اتحاد نقش مهمی در کیفیت اتحاد و پایداری آن دارد. عوامل مادی و منافع دنیوی می‌توانند محور اتحاد قرار گیرند، اما سؤال این است که چقدر این اتحاد از یک رنگی و صداقت برخوردار است؟ و تاکی می‌تواند به این اتحاد جان دهد؟ بی‌شک در اتحادهای مادی کمتر می‌توان صداقت و صمیمیت یافت؛ افراد در این الگوی از اتحاد، بیشتر به منافع خود می‌اندیشند تا دیگران. هم‌چنین این اتحاد تا وقتی است که منافع شخصی افراد تأمین شود؛ به محض این‌که منفعتی در کار نباشد، اتحاد فرو می‌ریزد و بلکه به دشمنی و رقابت تبدیل می‌گردد.

در برابر این عوامل، عامل دین قرار دارد. از آنجا که دین عنصری متعالی است و از انگیزه‌های مادی مبرا است، بهترین محور اتحاد است. دین، خدا را که متعالی‌ترین و مقدس‌ترین مفهوم در حیات انسانی و جهان آفرینش است، محور اتحاد قرار می‌دهد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾.

این عنصر، عمیق‌ترین، فراگیرترین و پایدارترین تأثیر را بر جای می‌گذارد؛ چرا که ریشه در باور و ایمان مردم دارد که با فطرت آنان پیوند می‌خورد. عنصر ایمان، راه را مشخص و دل‌ها را به یکدیگر نزدیک و انسان‌ها را تقویت می‌کند.

قرآن کریم فرمود:

﴿وَإِذْ كَرَّمْنَا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ

فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾.

براساس همین عنصر بود که دل‌ها و قلب‌های مسلمانان به یکدیگر





نزدیک شد و به هم پیوند خورد و میان آنان اتحادی عظیم به وجود آورد. این عنصر در مرتبه عینیت خود، در شکل پیروی از ولی الهی تجلی می‌یابد. اولیای الهی، مظهر خدا و حجت او در میان مردمند و لذا اتحاد بر پایه ایمان در پیروی از آنان تجسم می‌یابد و اساساً حیات دین الهی در گرو این پیروی است. بنابراین، بهترین محور اتحاد، دین و ایمان است و این نیز به پیروی از اولیای الهی است.

◁ امام خمینی و نظریه اقتدار

در عصر حاضر، امام خمینی علیه السلام بار دیگر مجدد و عظمت اسلام را در بخشی از این کره خاکی احیا کرد و چنان تأثیری بر جای گذاشت که آثار آن را در دیگر نقاط جغرافیای اسلامی نیز مشاهده می‌کنیم. این مرد بزرگ نظریه «اقتدار» خود را با الهام از معارف دین، بر ایمان و اتحاد استوار ساخت. همان گونه که در تحلیل حضرت علی علیه السلام مشاهده کردید، محور اتحاد در همه جا ایمان بوده است. نمی‌توان این دو را از یکدیگر جدا کرد. بر همین اساس امام خمینی علیه السلام اقتدار نهضت خود را بر اتحاد و ایمان استوار ساخت و مردم نیز با پذیرش عملی آن، زمینه پیروزی انقلاب را فراهم ساختند و در نتیجه، نظام جمهوری اسلامی شکل گرفت.

اسناد تاریخی نشان می‌دهند که امام خمینی علیه السلام از زمان ورود به عرصه فعالیت‌های سیاسی، بر اساس همین نظریه حرکت کرد و تا آخرین یادگار خویش - وصیتنامه سیاسی - الهی بر آن پای فشرد و این از شگفتی‌های این مرد بزرگ است. امام خمینی علیه السلام در پاسخ دعوت آیه‌الله حکیم، از علمای ایران برای هجرت به عراق، چنین تلگراف می‌زند:

«امید است با وحدت کلمه علمای اسلام و مراجع وقت - کثر الله أمثالهم - حفظ استقلال مملکت و قطع دست اجانب را نموده، از حریم اسلام و قرآن دفاع کرده، نگذاریم دست خیانت به احکام



مسلمه اسلام دراز شود... و اطمینان دارم با وحدت کلمه مسلمین، سیما علمای اعلام، صفوف اجانب و مخالفین در هم شکسته و هیچ‌گاه به فکر تجاوز به مملکت اسلامی نخواهند افتاد.^۱

به خوبی روشن است که حضرت امام از همان آغاز حرکت، مطمئن است که راز استقلال کشور و شکست دشمنان در اتحاد است. هم‌چنین نقل شده که ایشان خطاب به آیه الله سید احمد خوانساری رحمته الله علیه می‌نویسد:

«شما باید مردم را دعوت به قیام کنید. شما باید مردم را به اتحاد دعوت کنید تا موقعی که می‌خواهیم دستور قیام بدهیم، آن‌ها آماده باشند.»^۲

در این سخن، ایشان «قیام» و «اتحاد» را در کنار یکدیگر قرار داده و راه پیروزی را، دعوت از مردم برای اتحاد می‌داند، نه جمع‌آوری سلاح و مهمات.

جالب‌تر این‌که، امام خمینی رحمته الله علیه از همان آغاز، به محور و مرکز ثقل وحدت نیز پرداخته و به صراحت نظریه «وحدت مذهبی» را مطرح ساخته است و این از تیزبینی و درایت این مرد الهی حکایت دارد. ایشان پس از آزادی از زندان شاه، طی سخنانی خطاب به دانشجویان دانشگاه تهران، جمعی از طلاب و اهالی قم می‌فرماید:

«آقایان! سعی کنید در دانشگاه پرچم اسلام را بالا ببرید. تبلیغات مذهبی بکنید. مسجد بسازید. اجتماعاً نماز بخوانید. تظاهر به نماز خواندن بکنید، «وحدت مذهبی» لازم است، وحدت مذهبی است که این اجتماع عظیم و فشرده را ایجاد می‌کند. اگر علاقه به استقلال ایران دارید،

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۸۲

۲. همان، ص ۲۸۳



وحدت مذهبی داشته باشید.»^۱

در این سخن، همانند تلگراف ایشان به مرحوم آیه الله حکیم، استقلال ایران در گرو وحدت مذهبی دانسته شده و به عوامل و مؤلفه‌های مختلف تأمین کننده این وحدت نیز پرداخته شده است که عبارت‌اند از: تبلیغات مذهبی، ساخت مسجد، به جماعت خواندن نماز و علنی کردن آن.

در سال ۵۷ نیز که انقلاب به اوج خود می‌رسد، باز همه جا سخن از اتحاد به عنوان عامل اقتدار است. ایشان در تاریخ ۱۳۵۷/۶/۱ می‌فرماید:

«امروز که ما به لطف الله، قدم به قدم به هدف نزدیک‌تر می‌شویم، باید همه را به اتحاد و برابری و برادری دعوت کرده... اینجانب با تمام طاقت در حصول وحدت همه اقشار ملت مسلمان کوشش کرده و می‌کنم.»^۲

◁ نخستین تبیین امام از نظریه اقتدار

حضرت امام در تاریخ ۱۳۵۷/۸/۹ در سخنانی به تفصیل و با حساسیتی خاص، به مسأله وحدت پرداخته و با اعلام نگرانی از به مخاطره افتادن آن، تمام سخنرانی خویش را به این موضوع اختصاص می‌دهد. ایشان در این سخنرانی مستقیماً به رابطه اتحاد و اقتدار می‌پردازند که شاید بتوان آن‌را نخستین تبیین روشن ایشان از نظریه اقتدار دانست. ایشان در بیانی ساده و عمومی با تشبیه آحاد ملت به قطره آب، از مراتب شکل‌گیری قدرت مبتنی بر ملت، به نام‌های «قدرت قطره»، «قدرت نهر»، «قدرت رودخانه» و «قدرت دریا» یاد می‌کند و تصریح می‌کند که «تک قدرت‌های پراکنده» همیشه در ضعف و ناتوانی‌اند، مگر آن‌که به «قدرت واحد» تبدیل شوند و این در سایه وحدت حاصل می‌شود. در حقیقت، ایشان تأکید می‌کند که قدرت‌های متعدد تا به قدرت واحد تبدیل نشوند، منشأ اثر و عامل اقتدار نخواهند شد. ایشان نخست به قدرت قطره و قدرت نهر و تفاوت آن‌ها پرداخته و می‌فرماید:

«آن وقت که قطره بود، قدرتش یک قدرت قطره‌ای بود که یک برگ را نمی‌توانست ترکند یا حرکت بدهد، حالا که اتصال پیدا کرد و یک نهری از آن

۱. همان، ص ۲۶۷

۲. همان.

وجود پیدا کرد؛ این حالا به واسطه این اتصال، قدرت پیدا کرد؛ یعنی قدرت‌های کوچک جمع شدند، ضعیف‌ها جمع شدند، وقتی که با هم شدند، یک قدرت واحد پیدا شد...»

سپس به مرتبه قدرت رودخانه، که موجب سیل می‌شود، پرداخته و می‌فرماید:

«اگر این جوی‌هایی که، این نهرهایی که پیدا شده است از این قطرات، با هم اتصال پیدا بکند و یک سیلی تشکیل بدهند، قدرت زیاد می‌شود، که حالا این، سیل خروشنده می‌شود...»

آنگاه به مرتبه بعد که قدرت دریاست اشاره می‌کند:

«اگر همه این‌ها به هم اتصال پیدا بکند و این رودخانه‌ها همه با هم اتصال پیدا بکنند (و) به شکل دریا درآید، قدرت بسیار زیاد خواهد شد که یک موجش کشتی‌ها را می‌شکند.»

سپس ایشان به جامعه ایران پرداخته و تصریح می‌کند در موازنه قدرت، قدرت یک ملت متحد، برتر از قدرت نظامی ابر قدرت‌هاست:

«این جامعه ما هم همین طور است، یکی یکی افراد را حساب کنید، اگر صد میلیون یکی یکی باشد... هیچ کاری از آن‌ها بر نمی‌آید... این‌ها حالا فهمیده‌اند که یک قدرتی هست در این جمعیت. این ایران دارای یک قدرتی هست، یک قدرتی است که... حکومت نظامی نمی‌تواند این کار را به هم بزند. یک قدرتی است که الآن ابر قدرت‌ها را متزلزل کرده که چه باید بکنند، چه شیطنتی بکنند که این قدرت را بگیرند... اگر این اتحاد را حفظ کردید و پیشرفت کردید، نجات پیدا کرده‌اید.»^۱

◀ حل مشکلات با راهکار وحدت

در تاریخ ۱۶ دیماه ۱۳۵۷ حضرت امام خمینی علیه السلام در پاسخ به پرسش خبرنگار تلویزیون آلمان، درباره تشکیل حکومت، با اشاره به وجود مشکلات پس از پیروزی، تنها راه حل چیره



شدن بر مشکلات نظامی و حتی اقتصادی را وحدت می‌داند:

«ما رجال امینی که سیاستمدار باشند در ایران داریم و حکومت ما به وسیله امنای ملت و کارشناسان تشکیل می‌شود و البته خوب می‌دانیم که با گرفتاری‌های بسیار اقتصادی و سیاسی رو به رو هستیم، ولی به اتحاد عظیم ملت خیلی امید است برای حل تمام مشکلات.»

این بسیار قابل توجه است که ایشان برای حل مشکلات اقتصادی نیز اتحاد را لازم می‌دانند.

◀ تداوم وحدت

فرار شاه و تصور پیروزی، می‌توانست این پندار را به وجود آورد که کار تمام شده است و لذا ممکن بود که ملت نقطه مشترک خود را متنفی شده قلمداد کند و همین امر زمینه به وجود آمدن اختلافات را فراهم سازد. لذا ایشان در تاریخ ۲۷ دیماه ۱۳۵۷ پس از فرار شاه، در پیام تبریکی به ملت، بلافاصله تأکید می‌کند که باید از هر اختلافی پرهیز شود:

«در این موقع حساس که کشور جنگ‌زده ما بیش از هر زمانی به اتحاد و اتفاق احتیاج دارد، باید سعی شود که از هر اختلافی احتراز شود.»^۱

◀ محور وحدت

هم چنین سه روز بعد، در تاریخ اول بهمن ۵۷، طی سخنانی، نخست وحدت را به عنوان عامل قدرت و پیروزی بخش ملت بر قدرت نظامی شاه، معرفی می‌نماید:

«شما دیدید که در اثر وحدت کلمه، در جامعه ایرانی یک قدرتی که خودش را ابرقدرت حساب می‌خواست بکند و دنبال او ابرقدرت‌ها بودند... دیدید که با وحدت کلمه ملت، تمام کنگره‌های قصرش فرو ریخت، یکی بعد از دیگری.»

سپس به نکته مهم‌تری که محور اتحاد است پرداخته، می‌فرماید:

«من این موعظه خدای تبارک و تعالی به لسان قرآن را دارم به شما می‌رسانم. این موعظه به ما می‌فهماند به این‌که باید وحدت کلمه داشته باشیم؛ وجه ما یک چیز باشد: «الله»، آن تقو موا لله، قیام لله... دعوت به وحدت کلمه است، به وحدت عقیده است. وحدت عقیده، وحدت کلمه می‌آورد، وحدت عمل می‌آورد... وحدت کلمه لله بودن؛ این، پیروزی را به شما داده تا حالا، این وحدت کلمه را حفظش کنید.»^۱

سپس ایشان به بنیان وحدت، که عقیده است، اشاره کرده و تصریح می‌کند: وحدت عقیده موجب «وحدت کلمه» و «وحدت عمل» می‌شود.

◀ سازندگی با راهکار وحدت

جالب‌تر این‌که ایشان در تاریخ ۱۹ بهمن ۵۷، پیش از پیروزی انقلاب، طی سخنانی در مدرسه علوی، مسأله سازندگی را نیز با وحدت پیوند زده و می‌فرماید:

«ان شاء الله امیدواریم که با همت همه اقشار مملکت بتوانید شما مملکتی را که عقب رانده شده است و این‌ها رفتند و اینجا را خراب کرده رفتند، بتوانید که همه با هم دست به دست هم بدهید با وحدت کلمه، با وحدت فعالیت ایران را از سر بسازید.»^۲

◀ وحدت اسلامی

همان‌طور که در سخنرانی اول بهمن نیز بیان شد، ایشان از این تاریخ به بعد، در کنار وحدت بیشتر بر محور وحدت؛ یعنی اسلام تأکید می‌ورزند. لذا پس از پیروزی، در تاریخ ۱۹ بهمن ۵۷ از چیزی به عنوان «وحدت اسلامی» یاد کرده و فرمودند:

«رمز موفقیت ما که قدرت‌های بزرگ دنیا را عقب نشانند و یک قدرت شیطانی مثل قدرت خاندان پهلوی را فرو ریخت، این رمز موفقیت همین وحدت اقشار و وحدت کلمه بود. این ملت که می‌بینید، تمامشان زیر بیرق اسلام است که وحدت پیدا کردند. اگر نبود قضیه وحدت اسلامی، ممکن نبود اجتماع این‌ها.»^۳

۱. همان، ص ۵۰۳.

۲. همان، ج ۶، ص ۱۰۶.

۳. همان، ص ۱۸۸.



◀ تفاوت محور اسلامی با محور سیاسی و ملی

هم‌چنین در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۵۸ طی سخنانی در شهر مقدس قم، ضمن تأکید بر محوریت اسلام در وحدت و تفاوت آن با محور جنبش‌های سیاسی و ملی، فرمود:

«این دو سال اخیر که ظلم آن‌ها اوج گرفت و ملت کم‌کم طاقتش تمام شد، قیام کرد، نهضت کرد، یک نهضت اسلامی برای اسلام، برای احیاء سنت رسول الله ﷺ و یک وحدتی به خواست خدای تبارک و تعالی در همه جا از مرزها گرفته تا مراکز، از شهرستان‌ها تا دهات و قصبات، یک وحدت کلمه‌ای حاصل شد، این وحدت کلمه زیر لوای اسلام و پرچم توحید حاصل شد؛ اگر اسلام نبود و یک جنبش ملی، فرض کنید یک جنبش سیاسی بود، به این طور گسترش نمی‌شد.»^۱

در تاریخ ۱۸ آذر ۵۸ نیز ایشان طی سخنانی تأکید کردند:

«آنی که برای ما همه چیز آورد، این دو مطلب بود: اسلام، وحدت کلمه.»^۲

◀ سلاح استراتژیک

در تاریخ ۶ دی ۱۳۵۸ نیز از وحدت و توحید به عنوان سلاح استراتژیک ملت یاد کرده است:

«این‌ها دیدند که از این وحدت کلمه و اتکال ملت به خدا، این پیروزی حاصل شده است و می‌دانند که اگر این دو تا قضیه اتکال به خدا و وحدت کلمه باشد، پیروزی‌های بعدی حاصل می‌شود... نقشه همین است که این دو حیثیتی که با آن دو حیثیت پیش برده است این نهضت را، این را از دستش بگیرند. وحدت کلمه را از دستش بگیرند. اسلام هم از دستش بگیرند. خلع سلاحش کنند. سلاح ملت ما اسلام بود و وحدت کلمه، و الا شما سلاحی نداشتید. همه سلاح‌ها پیش دشمن شما بود، پیش شما چیزی نبود، سلاح شما ایمان بود به خدا، اسلام بود و وحدت

۱. همان، ج ۷، ص ۳۴۴

۲. همان، ج ۱۱، ص ۱۹۹



کلمه، شما را می‌خواهند خلع سلاح کنند، اسلام را از دستتان بگیرند، وحدت کلمه را هم از دستتان بگیرند.»^۱

همان‌گونه که روشن است امام خمینی علیه السلام تئوری «اقتدار» خود را بر «وحدت مبتنی بر توحید» قرار داد و از همان آغاز و در همه زمینه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی، از آن به عنوان سلاحی استراتژیک استفاده کرد. این، برگرفته از منطق دین در باب استضعاف و اقتدار است که پیش از این درباره آن سخن گفتیم. بنابراین، اقتدار کشور و نظام اسلامی در گرو وحدت مبتنی بر دین است که باید همواره آن را پاس داشت و بر آن تأکید ورزید.

□



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

امام خمینی علیه السلام
تئوری
«اقتدار» خود
را بر «وحدت
مبتنی بر
توحید» قرار
داد و از همان
آغاز و در همه
زمینه‌های
سیاسی،
نظامی و
اقتصادی، از
آن به عنوان
سلاحی
استراتژیک
استفاده کرد.

